

بیجه‌ها بنتری



• سال هفتم • آذر ۹۷ • شماره ۸۱
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



با من بخوان

- ۲..... آدم‌های مهم
- ۵..... سلام! سلام!
- ۷..... مدادم خوشنویس است
- ۸..... زنگ مدرسه
- ۱۰..... سخاوت حاتم
- ۱۱..... اگر این‌طور بشود
- ۱۴..... کشاورز و سه دزد
- ۱۵..... کوه‌ها چگونه می‌میرند؟
- ۱۷..... ساکنان آب‌ها
- ۱۹..... کاربرد اعداد
- ۲۲..... بخوانید و بدانید
- ۲۳..... من چیستم؟
- ۲۵..... شاد باش
- ۲۶..... پاسخ چیستان‌های آبان

آدم‌های مهم

روز جمعه، عمومسعود، فامیل را برای ناهار دعوت کرده بود. ما و خانوادگی عمه‌مهین، اولین کسانی بودیم که به خانگی عمو رسیدیم. میلاد پسر دوم عمو روی پله‌ی جلوی خانه نشسته بود و بازی بچه‌ها را تماشا می‌کرد. یکی از پاهای میلاد، کمی از پای دیگرش کوتاه‌تر است و او از کفش طبی استفاده می‌کند.

وقتی ما را دید، خیلی خوشحال شد. عزیز آقا شوهر عمه‌مهین که ما او را عموعزیز صدا می‌کنیم، میلاد را بغل کرد و بوسید و قطره اشکی که کنار چشم او بود پاک کرد و آهسته پرسید: «مرد بزرگ، چه شده؟» میلاد گفت: «بچه‌ها با من بازی نمی‌کنند. می‌گویند تا تو بخواهی دو قدم بدوی، بازی ما تمام شده!» عموعزیز سر میلاد را بلند کرد، به چشمانش خیره شد و

گفت: «مرد بزرگ، کسی است که با مشکلات روبه‌رو شود و آن‌ها را ضربه‌فنی کند نه اینکه تسلیم شود! تو که اصلاً مشکلی نداری!»

عمو با میلاد صحبت می‌کرد که بابا از توی ماشین، یک ظرف کوچک پر از شکلات بیرون آورد. بچه‌ها را که سرگرم بازی بودند، صدا زد و گفت: «خسته نباشید پسران گلم! بیایید دهان‌تان را شیرین کنید.» وقتی بچه‌ها دور بابا و عمو عزیز جمع شدند، عمو که از عینک با نمره‌ی بالا استفاده می‌کند، رو به بچه‌ها کرد و گفت: «وقتی هم‌سن و سال شما بودم، بچه‌های محل و مدرسه، مرا عزیز عینکی صدا می‌زدند و هر وقت مرا می‌دیدند، انگشتان خود را نشان می‌دادند و می‌گفتند: «این چقدر است؟» من همیشه در جواب آنان می‌گفتم: «عینک چیز

بدی نیست و من از داشتن آن ناراضی نیستم. من در آینده
آدم مهمی می‌شوم و شما هم موفقیت‌های مرا خواهید دید.»
یکی از بچه‌ها که شیطننت از سخنانش پیدا بود، پرسید: «شما
آدم مهمی شدید؟» عمو عزیز لبخند زد و گفت: «بله، هر کس
بتواند به مردم و کشورش خدمت کند آدم مهمی است. من
متخصص راه‌سازی هستم و برای آسایش مردم کشورم تلاش
می‌کنم. ضعیف بودن چشم نتوانست مانع پیشرفت من بشود.
اطمینان دارم آقا میلاد ما هم می‌تواند در آینده آدم مهمی
بشود حتی با وجود کفش‌هایش که با کفش‌های شما فرق دارد.
شاید ۱۰ یا ۲۰ سال بعد در خبرها بشنوید که آقا میلاد، برنده‌ی
جایزه‌ی بزرگی حتی در مسابقه‌ی دو شده باشد.»
عمو عزیز با بچه‌ها حرف می‌زد و میلاد با احساس غرور به

آن‌ها نگاه می‌کرد. وقتی صحبت‌های عمو عزیز تمام شد، بقیه‌ی میهمانان عمو مسعود هم رسیده و کنار ما جمع شده بودند. همه‌ی ما میلاد را تشویق و برایش آرزوی موفقیت کردیم. بچه‌ها هم یکی‌یکی شروع کردند به صحبت با میلاد. شاید می‌خواستند رشته‌ی دوستی خود را با مرد مهم آینده محکم کنند.

[[قاصدک]]

سلام! سلام!

سلام به مرد رفتگر

به کوچه و محله‌مان

به مسجد و به مدرسه

به مردمان مهربان

قرمز و سبز و آبی
چه دوست رنگارنگی
سلام مدادرنگی
نقاشی‌های من را
رنگ می‌کنی، قشنگی!
سلام کتاب و دفتر
مشق شبم تمام شد
برو تو کیف و کوله
برو تا روز دیگر
سلام مامان، سلام بابا
سلام خانم، سلام آقا
سلام درخت سبز من
سلام به شهر و خانه‌ها

به میوه، گل، به دوستی
سلام به خنده‌های ما
سلام، سلام به قصه‌ها
به شعرها، ترانه‌ها
سلام، سلام و صد سلام
الا کنگ خوب ما
وقتی که من سوار شدم
بالا برو، پایین بیا

«مصطفی رحمان دوست»

مدادم خوشنویس است
مدادم خوشنویس است
خطوطش، قاب دارد
برایم می‌نویسد:

ادب، آداب دارد
همیشه در دلش داشت
هراس خوشنویسی
مدادم را نوشتم
کلاس خوشنویسی
جسارت‌های او ساخت
از او فردی هنرمند
تراش من تراشید
از او مردی هنرمند

«غلامرضا بگتاش»

زنگ مدرسه
باز آمد پاییز
با لباسی رنگ‌رنگ

با صدایی آشنا
دنگ و دنگ و دنگ
بچه‌های شادمان
رهسپار مدرسه
باز می‌آید به گوش
بانگ زنگ مدرسه
من هم آوردم به یاد
روزهای شادشاد
روزهای مدرسه
دفتر و کیف و مداد
کاشکی امروز هم
کودکی بودم شاد

عکسی از آن روزها

می کشیدم با مداد

«مضری طهماسبی دهکردی»

سخاوت حاتم

هنگامی که آوازه‌ی سخاوت حاتم طایی در اطراف جهان پیچید، قیصر، پادشاه روم، تصمیم گرفت او را بیازماید. کسی را نزد حاتم فرستاد و از او صد شتر سرخ‌موی و سیاه‌چشم خواست. حاتم برای افراد قبیله‌ی خود پیام فرستاد که: «هر یک از شما به من یک شتر قرض بدهید به‌زودی بهای آن را به شما می‌پردازم.» سپس حاتم شترها را نزد قیصر فرستاد.

قیصر شگفت‌زده شد و گفت: «ما این مرد بیابان‌نشین را آزمودیم و او خود را به عده‌ای از مردم بدهکار کرد.» سپس

دستور داد جامه‌های گرانبهای رومی بر آن شترها بار کردند و نزد حاتم فرستادند. وقتی شترها نزد حاتم رسید، به مردم قبیله‌ی خود پیام داد که: «هر کس شتری به من قرض داده است، بیاید و شتر خود را با بار ببرد.» او شتران را با بار به صاحبان‌شان داد و برای خود هیچ نگه نداشت. وقتی این خبر را به قیصر رساندند، گفت: «این همه مردانگی در اندیشه‌ی انسان نمی‌گنجد و از کمتر کسی چنین جوانمردی برمی‌آید!»
[[ابوالفضل هادی منش]]

اگر این‌طور بشود!
می‌گویند یک روز پادشاهی دید دلکش کاغذ درازی در دست دارد و روی آن چیزی می‌نویسد. از او پرسید: «چه می‌نویسی؟» دلک گفت: «پادشاه به سلامت باشد! دارم فهرست

اسامی مردم نادان و ابله را می‌نویسم.» پادشاه نگاهی به نوشته‌ی او انداخت و دید که نام خودش در آغاز فهرست او جای گرفته است. عصبانی شد و گفت: «نام مرا هم در فهرست افراد نادان و ابله نوشته‌ای!»

دلک لبخند زد و گفت: «عصبانی نشوید، کار من بی‌دلیل نیست، شنیده‌ام که مقدار زیادی پول و طلا به بازرگانی داده‌ای تا برایت از هندوستان چیزهایی را بخرد و بیاورد. آن که پول بی‌زبان را به کسی بدهد که امیدی به بازگشتش نیست، باید اسمش جزو نادان‌ها و ابلهان نوشته شود.»

شاه گفت: «من سال‌هاست که این بازرگان را می‌شناسم. با او معامله‌های زیادی داشته‌ام. یقین دارم که از هندوستان

برمی‌گردد و چیزهایی را که گفته‌ام، می‌خرد و می‌آورد.»
دلک گفت: «اگر این همه پول و طلا را برداشت و برنگشت
چه؟» شاه گفت: «در آن صورت حق با توست، اما حتماً
برمی‌گردد. حالا اگر برگشت، تو این کار زشت را که توهینی به
من بوده، چگونه جبران می‌کنی؟» دلک باز هم خندید و گفت:
«در آن صورت به جای اسم تو، اسم بازرگان را در این فهرست
می‌نویسم.»

کاربرد... هنگامی که بخواهیم اطمینان خود را از نتیجه و
عاقبت کاری بیان کنیم و بخواهیم بگوییم که پیش‌بینی من کاملاً
درست است، از این مثل استفاده می‌کنیم: «اگر این‌طور بشود،
اسم را عوض می‌کنم.»

«فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست»

کشاورز و سه دزد

سه دزد می خواستند بدانند که کدام شان باهوش ترند. کشاورزی سوار بر الاغ از آنجا می گذشت. بزی به الاغ بسته شده بود و گردنبندی با یک زنگوله به گردن داشت. دزد اول گفت: «من بز او را بدون آنکه بفهمد، می دزدم.» دزد دوم گفت: «من الاغ او را می دزدم.» دزد سوم گفت: «من لباس های او را در می آورم.»

دزد اول آرام به سمت بز رفت، زنگوله را باز کرد و به دم الاغ بست. بعد گردنبندی را که به گردن بز بسته شده بود، باز کرد و بی سر و صدا دور شد. کشاورز مطمئن بود که بز دنبال او می آید چون صدای زنگوله اش را می شنید. بعد از گذشت ساعتی، کشاورز برگشت و بز را ندید. فریاد زد: «آهای، دزد! بز مرا دزدیدند.»

دزد دوم پا پیش گذاشت و گفت: «من او را دیدم، به سمت کوچه‌ی باریک فرار کرد.» کوچه به قدری تنگ و باریک بود که کشاورز ناچار شد از الاغ پایین بیاید. دزد دوم الاغ را برداشت و دور شد. کشاورز به چاه آبی رسید. دزد سوم کنار چاه ایستاده بود و فریاد می‌زد: «کمک، کمک، کیسه‌ی پولم در این چاه افتاده! ده سکه‌ی طلا به کسی می‌دهم که آن را برایم بیاورد.» کشاورز به سرعت لباس‌هایش را درآورد و داخل چاه شد و این همان چیزی بود که دزد سوم می‌خواست.

[[محمد شمس]]

کوه‌ها چگونه می‌میرند؟

به نظر می‌رسد که کوه‌ها در طول سال‌ها شکلی ثابت دارند و تغییر نمی‌کنند اما واقعیت این نیست. کوه‌ها در حقیقت هر روز دچار تغییر می‌شوند و بر اثر فرسایش، ارتفاع‌شان کاسته

می‌شود. عوامل طبیعی مانند باد، باران و یخبندان دائماً از حجم کوه‌ها می‌کاهند و به تدریج قسمت‌هایی از آن‌ها را جابه‌جا می‌کنند و تغییر شکل می‌دهند.

فرسایش طبیعی به کندی صورت می‌گیرد. شاید صدها میلیون سال طول بکشد تا یک کوه کاملاً از بین برود و ناپدید شود. فرسایش بر خاک مزارع کشاورزی نیز تأثیر می‌گذارد. انسان می‌تواند فرسایش را سریع‌تر کند. با قطع درختان جنگل یا نابود کردن مراتع و علفزارها، خاک را بی حفاظ کند و در معرض نابودی قرار دهد. در این صورت، عوامل فرساینده سریع‌تر عمل می‌کنند و با نابود کردن زمین‌های حاصلخیز، آن‌ها را بی حاصل می‌کنند. این عوامل انسانی باعث ایجاد

مشکلاتی در کوه‌های هیمالیا، مرتفع‌ترین کوه‌های جهان شده است.

[[سپیده عنایب و حسین یاسینی]]

ساکنان آب‌ها

ستاره‌ی دریایی، مردجنگی ستاره‌ی دریایی، جانوری است که به تنهایی زندگی نمی‌کند بلکه چندین ستاره به‌طور گروهی زندگی می‌کنند. ستاره‌هایی که در حاشیه‌ی گروه قرار دارند، با شاخک‌های بلند و گزنده‌شان طعمه‌هایی مانند ماهی‌ها و میگوها را شکار می‌کنند.

مرغ طوفان منقارپهن این مرغ داخل منقارش موهای کوتاه و زبری دارد که با آن‌ها جانوران ریز و خرده‌های غذای شناور را از آب جدا می‌کند. این پرنده در دریا‌های جنوبی زندگی می‌کند.

دلفین پهلوسفید اقیانوس آرام این دلفین عمدتاً در شمال اقیانوس آرام زندگی می کند و طول آن تقریباً به ۲/۲ متر می رسد. غذای اصلی این جانور، ماهی های گوناگونی مانند شاه ماهی، ساردین و ماهی کولی است.

مار دریایی نواردار این مار به اندازه های به شنا کردن در آب عادت دارد که در خشکی، جانوری ضعیف و ناتوان است. مار نواردار، ماهی های کوچک را با زهر کشنده اش می کشد و می خورد.

بیرکوسه این جانور به دلیل رنگ راه راه بدن و حالت تهاجمی آن چنین نامگذاری شده است. بیرکوسه، پنج متر طول دارد و با دندان های قوی و تیزش می تواند لاک لاکپشت را اهره کند.

[[صدیقہ ابراہیمی و مہرزادہ میناثراد]]

کاربرد اعداد

شما هر روز در محیط منزل و مدرسه با عددها سر و کار دارید. تعداد انگشتان دستتان چقدر است؟ ساعت چند است؟ تعداد دکمه‌های پیراهن شما چقدر است؟ چه تعداد گل در مسابقه‌ی فوتبال، رد و بدل شد؟ دانشمندان، کارمندان بانک، رانندگان، خلبانان و هزاران نفر دیگر از مردم نمی‌توانند بدون استفاده از عددها کارهایشان را انجام دهند. بنابراین، عدد نقش مهمی در زندگی همه‌ی مردم دارد.

عددهای فرد و زوج دو نوع عدد داریم: عدد فرد و عدد زوج که آن‌ها را به ترتیب و پشت سر هم می‌نویسیم. عدد یک، فرد است و عدد دو، زوج؛ عدد سه فرد است و عدد چهار زوج و

همین طور تا آخر. چه چیز عددها را متفاوت می سازد؟ جواب این پرسش، آسان است. اگر عددی زوج باشد، به راحتی می توانید آن را به دو قسمت مساوی تقسیم کنید اما عدد فرد، به دو تقسیم پذیر نیست و همیشه باقی مانده دارد.

کسر چند سال دارید؟ امروز هفتمین سال تولدتان است، یعنی دقیقاً هفت سال دارید اما هفته ی بعد، هفت ساله نیستید و سن تان هفت سال و چند روز می شود. این چند روز، بخشی از تعداد روزهای سال است. ما این چند روز را کسری از کل روزهای سال می نامیم. کسری که اغلب از آن استفاده می کنیم، کسر نیم است.

اندازه گیری برای اندازه گیری هر چیزی، از عددها استفاده

می کنیم. آیا دوستان بلندقدتر از شماست؟ برای فهمیدن این موضوع می توانید قدتان را اندازه گیری کنید. برای این کار از متر استفاده کنید که به واحدهای کوچکتری به نام سانتیمتر یا اینچ تقسیم شده است. آیا وزن دوستان بیشتر از وزن شماست؟ برای دانستن این موضوع، از ترازو استفاده می کنیم که بر حسب کیلوگرم تقسیم بندی شده است.

دیشب چند ساعت خوابیدید؟ برای فهمیدن این موضوع، از ساعت استفاده می کنیم که زمان را بر حسب ساعت و دقیقه و ثانیه نشان می دهد. برای هر نوع اندازه گیری، از واحدهای متفاوتی استفاده می شود.

[[مجید عمیق]]

بخوانید و بدانید

*** یک بطری دولیتری نوشابه حاوی ۹۰ قاشق غذاخوری شکر است.**

*** نعناع، سکسکه و تنگی نفس را شفا می‌دهد.**

*** مزه‌ی سیب، پیاز و سیب‌زمینی یکی است و به‌خاطر بوی آنهاست که طعم متفاوتی دارند.**

*** برای جلوگیری از جوانه زدن سیب‌زمینی باید درون سبد آن، یک عدد سیب قرار داد.**

*** لئوناردو داوینچی، نقاش معروف، مخترع قیچی است.**

*** تنها چیزی که در اسید حل نمی‌شود، الماس است.**

*** نخستین منشور حقوق بشر، از آثار برجای‌مانده از امپراطوری کوروش بزرگ است.**

*** اسم تمام قاره‌ها با همان حرفی که آغاز شده است پایان می‌یابد.**

*** ارتفاع برج ایفل در سرما و گرما بر اثر انقباض و انبساط، ۱۶ سانتیمتر تغییر می‌کند.**

*** بلندترین بادگیر جهان، در یزد به ارتفاع ۳۴ متر قرار دارد.
[[ناصر نثار]]**

من چیستم؟

—دور خودم می‌چرخم و می‌گردم

درها رو من وا می‌کنم، می‌بندم

وقتی درارو وا کنم، می‌خندم

—کف و کف و کف، حباب دارم

من سر و کار با آب دارم

لیزم و بوی گُل می دم
چر کولیا رو هُل می دم
قابلی ام، چه شکلا ی جالبی
با بوی موز و هلو و طالبی
— تر گل و ور گلم من
یه جورایی گلم من
نه آب می خواهم، نه ریشه
تو گلدونم همیشه
— یه سر و دو گوش، زرنگ و باهوش
جیر و جیر و جیر، می خوره پنیر
— لباس آهنی تنم
آب می جوشه تو بدنم

همیشه گرم و روشنم
دوش گرفتن با حاله
بدون من محاله

[[پاسخ‌ها را در ماه بعد بخوانید]]

شاد باش

😊 دکتر: «قلب‌تان خیلی آهسته کار می‌کند.» بیمار: «اشکالی ندارد آقای دکتر، من که عجله ندارم.»

😊 معلم: «شیخ‌اشرف‌الدین مصلح‌بن‌عبدالله... سعدی شیرازی، چه کاره بود؟» دانش‌آموز: «سه نفر اولی را نمی‌شناسم اما سعدی شاعر ایرانی بود.»

😊 افسر راهنمایی: «پنج نفر را سوار کردی و با سرعت بالا می‌رانی؟!» راننده: «جناب سروان! اگر آهسته بروم، می‌ترسم آن چند نفری که توی صندوق عقب هستند خفه شوند.»

😊 دکتر: «بیماری شما چیست؟» بیمار: «هرچه نظر حضرتعالی باشد!»

😊 دکتر: «شما گاهی احساس می‌کنید که اشتها ندارید» «بیمار: «بله.» دکتر: «چه مواقعی؟» بیمار: «مواقعی که غذا خورده باشم.»

😊 مردی با ناراحتی زیر باران سعی می‌کرد توجه تاکسی‌ها را به خود جلب کند. بالاخره یکی جلوی پایش ترمز کرد. مرد گفت: «باید من را فوراً به فرودگاه برسانید، لطفاً عجله کنید.» راننده: «اما توی این هوای بارانی فکر نمی‌کنم هواپیما اصلاً پرواز کند.» مرد: «تو نمی‌خواهد این را به من بگویی، من خودم خلبان هستم.»

پاسخ چیستان‌های آبان

شمع، ژله، پاستیل، شکر، آچار.



Bacheh-ha Boshra



Managing Director: Nasrin Atyabi
Address: P.O.BOX 17775/188 Tehran
Fax: +9821 33102466
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.kamna.ir

چاپ برزی: تهران - میدان ایران - میدان جمهوری پور، پلاک ۳۸
تلفن: ۳۳۱۰۲۴۶۶ / ۳۳۵۱۱۸۸۲-۴
تلفکس: ۳۳۱۰۲۴۶۶ همدان: ۰۹۱۲ ۳۰۷۰۳۲۸
ایران: جلد: واحد کتابی

ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

صاحب انتشار و مدیر مسئول: نسرين ايتابي
نور هني: حسين يوسفی، فرزادي
ويراستار: سيد مجيد حسيني
نقشباني: ايران - تهران صندوق پستی: ۱۷۷۷۵/۳۳۸